

## آخرین نگاه

در شام آخر  
نور لوزان شمع بود  
که بیداری نامیمون تزویر را  
تاگاه  
در نگاه من شکوفا کرد  
و داشتم  
که سال‌ها  
پیودا را  
پدر خویش خوانده‌ام  
هم او  
که بامداد  
مرا بر صلیب معصومیت‌ام  
خواهد آویخت  
و تاجی از خار  
بر گیسوانم خواهد زد  
و داشتم  
هم او  
خون مرا از پیاله خواهد نوشید  
و گوشتم را  
قاتق نان خویش خواهد کرد.  
در شام آخر بود  
که داشتم  
چه دیر  
چه دیر  
داشتم  
پدرم  
فقط خداست  
که بر عنایت او نیز  
اعتباری چندان نیست.  
اینک ایستاده‌ام  
تنها  
آن درخت افرا  
تلخ و استوار  
با ریشه‌هایی در بند خاک  
و شاخه‌هایی  
که تا ابدیت خواهد رست.

شیرین رضویان

۱۷ فوریه ۲۰۰۲

